### اشاره:

مقام اول از بحث اقتضاء النهی للفساد به بحث از اقتضای نهی برای فساد عبادت اختصاص یافت که در ضمن این مقام اول، پنج مبحث وجود دارد که دو مبحث اول گذشت و نوبت به مبحث سوم با عنوان «نهی متعلق به شرط عبادت» می‌رسد.

#### **نهی متعلق به شرط عبادت**

صورت سوم در نهی از عبادت این است که نهی به شرط عبادت تعلق گیرد، مثل اینکه از طهارت با آب غصبی برای نماز نهی شود، نمازی که مشروط به طهارت است، شرط شود که آب وضوء آن، نباید غصبی باشد، در اینجا نهی تعلق به امری گرفته است که شرط عبادت است، به خلاف مبحث پیشین که در آن، نهی، به جزء عبادت تعلق داشت و مبحث اول که نهی در آن به کل عبادت تعلق یافته بود.

**نکته:** تفاوت این دو مبحث در این است که اگر نهی از یک عمل، در ضمن یک کل شود، راه برای اینکه ارتکاب این نهی منجر به فساد کل شود، وجود ندارد، مگر اینکه دلیل خاصی اقامه شود؛ از نظر دلیل عقلی، هر چند ارتکاب این نهی موجب عصیان است، ولی این به معنی فساد کل عبادت نیست، اما اگر عمل منهی مورد بحث، شرط عبادت باشد و نه جزء آن، و مبغوضیت در شرط مصداق یابد، به این صورت که کل این عمل عبادی شرطی دارد و یک قیدی در آن شرط وجود دارد که مبغوض مولا است. در اینجا کل، متوقف بر این شرط شده است و اگر این شرط (به خاطر عدم رعایت جمیع قیودش) مختل شود، راه برای فساد کل هموارتر است و قابل قبول تر است.

نهی از جزء، آن جزء را فاسد می‌کند و اگر جزء فاسد شد، کل که باید با این جزء کامل می‌شد، آن کل هم به نحو کامل نیامده است، این منجر به فساد کل می‌شود، ولی این نکته در مبحث قبل قابل طرح نبود؛ نهی در جزء با نهی در شرط، تفاوت جوهری دارد، در نهی از جزء، نهی از امری که موهم جزئیت است شده است، به خلاف این مورد که در اینجا از چیزی نهی شده است که واقعا شرط است و در مورد این شرط، نهیی صادر شده است. فرق است بین اینکه نهی شود از خواندن عزائم در نماز و بین اینکه نهی شود از غصبی بودن آب در وضو که خود این وضو هم به خودی خود، شرط نماز است.

#### **اقوال در مسأله:**

#### قول اول:

این قول مربوط به صاحب کفایه است که قائل به تفصیل است؛ به این بیان که شرط دو نوع است، یا خود آن شرط هم عبادت است که در این صورت، هم خود آن شرط فاسد است و هم عملی که به این شرط، مشروط شده است. اما اگر این شرط عبادت، خودش فی نفسه عبادت نباشد در این حال، این شرط، خودش مبغوض است، ولی کل عبادت مبغوضیتی ندارد.

طهارات در نماز، خودشان هم عبادتند و نهی مولا از یک امری در خصوص این شرط (طهارت) که خودش هم عبادت است، موجب باطل شدن آن شرط عبادی و در نتیجه فساد کل عبادت است؛ اما اگر شرط، اینچنین نباشد و نهی به شرطی تعلق یابد که خود آن شرط، عبادت نیست، مثل اینکه نهی به لباسی خاص بخورد ولی از آنجا که پوشش در نماز خودش یک عبادت نیست، نهی از آن موجب بطلان عمل نیست و در نتیجه کل عبادت که مشروط به این شرط(پوشش) است، را فاسد نمی کند.

#### قول دوم:

این قول مربوط به مرحوم خویی و تبریزی است که قائلند عبادت مطلقاً باطل می‌شود، چه این شرط نهی شده، به خودی خود، عبادت باشد و چه غیر عبادی!

#### دلیل قول دوم:

موضوع مورد اتفاق این است که اگر شرط، خودش عملی عبادی باشد، تمام عمل باطل می‌شود و دلیلش این است که نهی در عبادت موجب فساد است، بنابر این در مثل نهی از غُسل با آب غصب، که موجب فساد این غسل است در صورت انجام غسل با آب غصبی، این طهارت باطل است چراکه، این طهارت بدون امر است و طهارت بدون امر در واقع طهارت مطلوب در شرط عبادت اصلی نیست و در واقع شرط عبادت اصلی محقق نشده است، مثلاً نماز یا طوافی که مشروط به این طهارت بوده است، هم باطل می‌شود. حتی با مبانی مورد قبول در اجتماع امر و نهی، باز هم در این مورد، جایی برای توجیه و قبول عدم فساد نیست.

اما شقّ دوم، موردی است که در آن، شرط عبادت، خودش عمل عبادی نباشد، شرطی که نهی شده است، در این حال که به خودی خود عبادت نیست، برای چنین شرطی چند دلیل اقامه شده است که حتی در صورت فساد این شرط، عبادت فاسد نمی‌شود؛

بیان اول عدم اقتضاء فساد: (بیان مرحوم نائینی) عبادتِ مشروط که در این مثال نماز است، مشروط به این شرط شده است که برای آن «ستر و پوشش» محقق شود، حال اگر یک دلیل خاص، ستر با لباس غصبی را نهی کرده باشد و توجه شود که فرق است بین مصدر و فعل مصدر، این سوال جواب پیدا می کند چراکه، آنچه نهی بدان تعلق یافته است فعل و عمل غصب است که مصدر است، ولی آنچه شرط در نماز است ستر است که اسم مصدر است. امر به ستر، به معنای اسم مصدری آن تعلق یافته است، ولی آنچه نهی بدان تعلق یافته است، فعل به معنای مصدری است و نه حاصل این مصدر! نهی «لاتغصب» عمل غصب را مقصود قرار داده است در حالیکه آنچه مورد امر است«مستوریت» است؛ در اینجا گفته شده است که متعلق امر یک چیز است و متعلق نهی چیز دیگر است.

#### پاسخ تقریب اول:

مصدر و اسم مصدر در واقع در خارج یک چیز است و ایجاد و وجود در ذات یکی است هر چند در مفهوم دو چیز متمایزند؛ با این بیان که مستوریت اگر با فاعلش در نظر گرفته نشود، اسم مصدر است و اگر با نظر به فاعلش باشد، فعل است. با توجه به این نکته روشن می‌شود که ترکیب این دو امر با هم در یک موضوع، ترکیب انضمامی بسیار قوی در دو امر مأمور و منهی صادق است، پس اگر نهی به ستر مصدری بخورد، مستوریت هم مبغوض است و کل عبادت مشروط باطل می‌شود.

#### اشکال به پاسخ:

ممکن است که گفته شود که هر چند این دو در خارج متحد الوجودند، ولی با این حال دو حیث دارند و یکی، حیث صدوری آن امر است و دیگری، حیث مستقل آن امر است، پس امر و نهی نسبت به آن دو مانعی ندارد و در نتیجه فساد شرط به فساد عبادت منجر نمی‌شود.

#### پاسخ به این اشکال:

به هر حال، در این جا، این دو حیث به آن اندازه مستقل از یکدیگر نیستند که موجب دو حکم شود؛ دو حکمی که با هم قابل جمع نباشند و در اینجا عبادت مشروط را باطل نکند. پس این وجه اول، تام نیست و عبادت را فاسد می‌کند.